هو العلیم

حقیقت فطرت، ضوابط و ملاکات آن

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۱۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه مِنَ الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

راجع به مطالبی که قبلا درباره کیفیت سلوک بانوان صحبت می‌شد و همین طور مسائلی که در جلسات عنوان مطرح شد در کیفیت روابط و ضوابط زوجیت، اشکالات و مطالبی از دوستان مطرح می‌شد چه مشافهتاًو چه به صورت نامه مطالبی را مطرح می‌کردند. به نظرم رسید قبل از مطرح شدن مباحثی که راجع به فطرت ما داشتیم این مطلب را در تتمه مسائل گذشته به عنوان تذکر و تبیین بعضی از سوالات و مطالبی که شاید از نظر افتاده بوده عرض کنم گرچه خود همین به عنوان یک سرفصلی برای ورود در مسائل فطری ما است.

بحثی را که امروز می‌خواستم خدمت دوستان عرض کنم مسئله مبانی فطری و واقعیتهای فطری و عینیت‌های فطری است. فطرت چیست و چه عینیت‌ها و ضوابط و قواعدی را دارد و آیا متابعت از فطرت لازم است و یا مخالفت با مبانی و ضوابط فطری چه اثراتی بر تکوّن و فعلیت ها و رشد و ترقی و تکامل انسان وارد می‌کند؟

تا حدودی راجع به این مطلب قبلا صحبت شده بود و عرض شد که متابعت از ضوابط و قواعد فطری موجب تکامل و به فعلیت رسیدن قوا و عدم توجه به این مسئله موجب از بین رفتن سرمایه الهی است و تلف کردن اکسیر و کیمیای عمر و بالمآل از دست دادن حیات و سعادت اخروی است. این یک مسئله‌اساسی است که سوالی که راجع به این مطلب شده و می‌توان گفت که حدود هشتاد درصد از مطالب بر این محوریت دور می‌زند او این است که چرا باید شرع و مبانی و قواعد شرعی به نحوی باشد که تصور برود از این دو طرف تشکیل دهنده زندگی، یک طرف همیشه محکوم و مظلوم و مطیع و طرف

دیگر همیشه حاکم و با تعبیری حالا نه چندان خوشایند ظالم و مطاع و فرمانده باید انجام بگیرد؟ آیا اگر مسئله فقط برنامه زندگی است می‌بایست به این نحو باشد یا این که نه؟ همان طوری که امروزه مطرح می‌کنند که این مطالب مربوط به زمانهایی است که هنوز فرهنگ انسانی در جوامع بین المللی به صورت قوانین بشری تدوین نشده بود.

امروزه در جوامع بشری قوانین انسانی است مبانی هست ضوابطی هست حقوق بشری هست و بر طبق این مسائل و مبانی باید طرفین از یک حقوق بالسویه و مساوی برخوردار باشند و نباید یکی از ان دو احساس کند که در تحت سلطه‌دیگری قرار دارد. به همین نحو که احساسی وجود داشته باشد نفس این احساس مبطل قوانین و مبطل ضوابطی است که خدای متعال این ضوابط و قوانین را وضع‌کرده یا به عبارت امروزه. قوانین و ضوابط من درآوری. این اصل و اساس تفکرِ نشأت گرفته از فرهنگ غربی و واردات غربی به کشورهای اسلامی‌است که از مدتی پیش به واسطه [نفوذ فرهنگ غربی] یعنی از حدود صد و صد و سی یا چهل سال پیش به این طرف این

طرز تفکر وارد در فرهنگ جوامع مسلمین شد.

مطلبی که متأسفانه هزاره غربی یعنی تمدن غرب از این نکته غافل بودند و اگر به این نکته توجه می‌کردند شاید در طرز فکر و اسلوب زندگی آنها تغییر فاحشی پیدا می‌شد کما این که امروزه دارند به این مطلب می‌رسند او عبارت از این مطلباست که خدای متعال، خدا برای همه است نه برای طیف خاص و هیچ کس در پیشگاه الهی میز و خصوصیتی ندارد.

اولین پیامی‌که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بعد از فتح مکه، آمد بر فراز کوه ابوقبیس ایستاد و افراد را جمع کرد. اولین پیام آن حضرت این بود که لا فخر لعربی علی عجمی‌ألا و انی قد وضعت کل هذه المسائل البته من به معنا ترجمه می‌کنم تحت قدمی. هیچ کس از افراد عرب بر غیر عرب و قریش بر غیر قریش از افراد عرب نمی‌تواند فخر داشته باشد و فخر فقط به تقوا است و بس و من همه‌این اعتبارات و مجازها را که در بین افراد و اقوام متداول هست اینها را من زیر پای خود قرار دادم. این کلام

رسول خدا همراه با کیفیت عملی که آن حضرت کردند و به همه نشان دادند صحت مدعای خود را عملًا. این مطلب هیچ از او صحبت نمی‌شود مردم تصورشان بر این است که دستگاه خلقت مانند روابط و ارتباطات و نهادهای اجتماعی، به این نحوه عمل می‌کند و عمل کرده. در نهادهای اجتماعی وقتی که شما ملاحظه کنید می‌بینید همراه با یک جریانی که می‌خواهد در یک کشور انجام بگیرد در کنار او مسائل شخصی و نفسی و سلیقه های شخصی اعمال می‌شود.

یک حزبی در یک کشوری این به واسطه تقلب و غلبه آراء او به مسند می‌نشیند. در اولین روز تمام افراد حزب مخالف را از صحنه‌سیاست گذاری خارج می‌کند. افراد وابسته به خود را بر مسند سیاستگذاری کشور قرار می‌دهد. جریانات اقتصادی که آن حزب را به این موقعیت رسانده، آنها را از امتیازات خاصی برخوردار می‌کند. افرادی که موجب شده اند که آنها در بعضی از مسائل به یک ناکامی‌هایی برسند به انواع عقوبتها آنها را مبتلا می‌کنند و این مطلب در همه جا وجود دارد یعنی در

هر زمینه‌ای که نفس وجود داشته باشد در آن زمینه متأسفانه مبانی براساس روشهای غیر عقلایی و منطقی جلو می‌رود چه در صحنه سیاسی و چه در صحنه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و حتی علمی‌و فقهی و الهی، در آنها هم همین طور است. در آن جا هم مبنا مبنای نفس است اگر مبنا مبنای توحید باشد تفاوتی نمی‌کند. در هر زمینه‌ای که مسئله نفس در کار باشد مورد و زمینه به قضایا و اهواء نفسانی برمی‌گردد گرچه رنگ و لعاب الهی داشته باشد حالا چه برسد به این که مسائل، اصلا دنیوی و اجتماعی و سیاسی باشد یعنی برای رسیدن به مقاصد و مسائل نفس، او اصل است منتهی عبارات دیگر مسائل دیگر کارهای دیگر این می‌آید ضمیمه می‌شود. اصل این است که نفس به منافع نفسانی و لذات نفسانی و دنیوی خودش برسد حالا در قالب خدمت به مردم در قالب اداره‌امور جامعه در قالب گرفتن زمام حکومت در قالب به دست آوردن امور اجتماعی، مطلب این نیست. مطلب این است که این می‌خواهد به نفسانیت خودش برسد این

می‌خواهد به هواهای خودشبرسد این می‌خواهد به لذات برسد این می‌خواهد بر لذت حکمرانی غلبه پیدا کند این می‌خواهد بر گرده مردم سوار شود مسئله مسئله نفس است.

اگر به او بگویند آقا شما می‌خواهی به مردم خدمت کنی نمی‌خواهم خدمت کنی برو سرجایت بنشین! نه آقا نمی‌شود. نمی‌شود آقا! کار می‌ماند مردم احتیاج دارند چطور می‌شود؟ انسان باید خدمتی بکند انسان باید کاری انجام بدهد بیکار نشستن که هنر نیست فلان نیست همین مسئله اگر در زمینه تشریع و در زمینه تبیین احکام و تبلیغ اگر مطرح باشد مطلب از همین قرار است فرقی نمی‌کند فرق نمی‌کند. چند شب پیش بود داشتم کتابهای مرحوم آقا را مطالعه می‌کردم دفتر یادداشتهای متفرقه‌شان را، یک حکایت جالبی دیدم. مرحوم آقا در زمان حیات خودشان از مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی، استاد پدرشان (جدّ ما) خیلی یاد می‌کردند به قُدس و تقوا و زهد و اعراض از دنیا و عدم توجه به ریاست و شخصیت و از این گونه مسائل، خیلی توجه می‌کردند همان شخصی که در

تقلب توحید علمی و عینی در اول کتاب، در آن مقدمه بحثی راجع به مرحوم آقا سید احمد کربلایی وقتی که می‌کنند از ایشان اسم می‌برند. بسیار مرد زاهد و عابدی بوده، معرض از دنیا بوده، از شاگردان بسیار مبرّز یا حتّی می‌شود گفت شاگرد اول مرحوم میرزا حسن شیرازی، آن میرزای معروف که تنباکو را حرام کرد و اینها، شاگرد ایشان بود و بعد از مرحوم میرزا مرجعیت به مرحوم میرزا محمدتقی رسید میرزا محمدتقی شیرازی.

یک قضیه الان یادم آمد این هم بد نیست خدمت رفقا عرض کنم مرحوم آقا می‌فرمودند یک وقت مرحوم شیخ محمد بهاری معروف همدانی که ایشان در آن زمان در نجف بود آمده بود برای سامراء، راجع به عدالت و جواز تقلید از مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی از ایشان سوال می‌کنند. مرحوم شیخ محمد بهاری از اولیاءبود شاگرد آخوند ملا حسین قلی بود از بزرگان بود از او سوال می‌کنند که این‌مرد صلاحیت تقلید را دارد که از او تقلید کنیم؟ او به آنها می‌گوید صبر کنید من امتحان کنم. یک شب که

مرحوم میرزا، میرزا محمدتقی ایشان نماز جماعت می‌خواند مرحوم شیخ محمد بهاری آمد و سجاده اش را انداخت بغل سجاده میرزا، میرزا محمدتقی و شروع کرد نماز خواندن با او. او نماز مغرب شروع کرد این هم همین طور بااو نماز شروع کرد بعد از نماز سجاده اش را جمع کرد و رفت. از او سوال کردند گفت من وقتی که سجاده ام را انداختم در طول نماز خب این مشرف بود مرد بزرگی بود اشراف داشت بر نفس اشراف داشت می‌گفت دیدم هیچ تزلزلی و تشویشی و خطوری بر ذهن میرزا واقع نشده، حالا من دارم این جا نماز می‌خوانم این آقا کیست آمده در کنار من؟ حرمت من را نگه نداشته! احترام ما را نگه نداشته! این همه ایستادند دارند چیز می‌کنند خجالت نمی‌کشد می‌آید این جا می‌ایستد سجاده‌اش را می‌اندازد، خب بلند شو برو کنار. از این خطورات که خب برای ما پیدا می‌شود. می‌گفت دیدم اصلا در ذهن او یک همچنین خطوری نیامد همان طور که نمازش را مثل شبهای قبل می‌خواند به همان کیفیت و در همان آرامش و اطمینان نماز را ادامه داد و این کم چیزی نیست یعنی به حرف آسان

است اینها بزرگان ما بودند اینها افرادی بودند که ما باید به اینها تأسی کنیم و باید عمل آنها را برای خود اسوه قرار بدهیم و تبعیت کنیم.

این میرزا محمد تقی در کربلا بود و حوزه کربلا هم به دستش بود بزرگان و علمای نجف شروع می‌کنند به اصرار از ایشان تقاضا کردن که ایشان بیاید نجف و زعامت نجف را در دست بگیرد چون در آن موقع مرحوم سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه ایشان زعامت نجف را داشت مرجعیت نجف به دست ایشان بود آنها می‌دیدند مرحوم میرزا قابلیتش بیشتر است برای این قضیه بهتر است که او بیاید و نجف را به دست بگیرد. خلاصه با فرستادن نامه‌ها و پیامها و حضورها بالاخره اصرار را به آن حد می‌رسانند که میرزا نمی‌تواند در مقابل اصرار آنهادوام بیاورد قرار می‌گذارد که یک ده روزی بیاید و در نجف بماند و قصد عشره کند و نماز تمام [بخواند.] ایشان می‌آید و اینها می‌روند برای استقبال و چه و اینها بیرون نجف، خیلی استقبال عجیبی می‌شود از مرحوم میرزا محمدتقی که با انگلیسها هم

جنگید در جنگ عراق با انگلیس مرحوم میرزا محمدتقی بودند و فتوای جنگ باانگلیس را داد و خیلی جریانش مفصل است.

هنگامغروب چون نمازهای متعددی در صحن تشکیل می‌شد یکی از آنها نماز میرزا محمدکاظم یزدی بود نمازهای متعدد دیگر در جابه جای صحن بود و این بسیار شیوه‌ناپسند و بد و غیر موزونی بود که تا همین اواخر هم بود این قضیه که افراد متعدد، اینها می‌آمدند و نماز می‌خواندندو حتی در نماز صبح چند نماز در صحن اقامه می‌شد، اول طلوع فجر یکی می‌آمد ده دقیقه بیست دقیقه بعد یکی دیگر می‌آمد بیست دقیقه بعد یکی دیگر می‌آمد یکربع دیگر همین طور و ....! مرحوم آقا می‌فرمودند که آن آخری که می‌آمد دیگر ده دقیقه به طلوع آفتاب بود که نماز می‌خواند و با این بهانه که مردم خب متعدد هستند افراد متعدد هستند بعضی به اول فجر نمی‌رسند چرا محروم باشند از نماز؟ نمازی را که باید در اول طلوع فجر خوانده بشود ده دقیقه به طلوع آفتاب می‌خواندند! این هم بله از مطلب آقایان.

آن شب همه‌آقایانی که در صحن نماز می‌خواندند همه نمازشان را تعطیل می‌کنند و واگذار می‌کنند به مرحوم میرزا محمدتقی که از کربلا آمده، ایشان نماز بخواند، نماز جماعت و سجاده‌اش را هم می‌اندازند کنار همان ایوان طلا و همه‌ی افراد به ایشان اقتدا می‌کنند ولی مرحوم میرزا محمد کاظم یزدی آن نماز را تعطیل نمی‌کند و می‌آید برای نماز و آن افرادی هم که به ایشان اقتدا می‌کردند آمدند به طوری که این جمعیت مثل گاز انبری این افرادی را که در جلو ایستاده بودند دور زد، این افرادی که برای مرحوم میرزا محمدتقی آمده بودند برای نماز و این چهره خوبی نداشت خیلی بد شد این قضیه. فردا غروب دوباره طبق معمول سجاده میرزا انداختند برای نماز که بیاید، هر چه صبر کردند دیدند میرزا نیامد. یکربع گذشت بیست دقیقه نیم ساعت نیامد که نیامد تا این که خبر آمد میرزا رفته کربلا، برگشته دوباره به کربلا و ترک کرده نجف را. مشخص شد که در همان روز میرزا محمد کاظم یزدی پیغام داده برای ایشان که شما صفوف مسلمین را نشکنید و با

این کاری که دارید می‌کنید بین صفوف مسلمین شکاف به وجود می‌آورید! ایشان هم وقتی دیده مطلب به این کیفیت است برگشته و آمده کربلا تا این که باعث ناراحتی ومسائل و تبعات قضیه نشود. بزرگان و علمای نجف خیلی ناراحت شدند از این وضعیت و این طرز صحبت و این پیغام و از این برخوردی که میرزا محمد کاظم با ایشان [انجام داد] و علی کل حال مسئله خیلی بد تمام شد.

مطلب به این جا ختم نشد مرحوم میرزا محمد کاظم مسئولیت نان طلابی که در نجف بودند به عهده داشت و به جای شهریه‌ای که به طلاب در نجف می‌رسید ایشان نان می‌داد به افراد طلبه، در ماه هر کسی به مقدار عائله‌ای که داشت مجرد بود یا متأهل بود ایشان مخارج را می‌داد. شروع کرد افرادی را که باعث شدند مرحوم میرزا از کربلا بیاید نانشان را قطع کرد و دیگر نپرداخت. خب این بندگان خدا هم در فشار قرار گرفتند در مشکلات و اینها، بعضی صبر کردند و اعتنا نکردند و بعضی هم مشکل و چه شد یک روز یکی از این طلبه‌ها که در فشار افتاده بود آمد کربلا و به میرزا محمدتقی گفت که آقا شما

یک نامه برای سید محمدکاظم یزدی بفرستید که این نان ما را قطع کرده! ما گرسنه هستیم خلاصه در فشار قرار گرفتیم حالا ما چه غلطی کردیم شما را دعوت کردیم یا مثلا آیا جزا این است که بایستی که این برخورد باما بشود؟ ایشان هم یک نامه‌ای نوشت خیلی مؤدبانه خدمت میرزا محمدکاظم که سزاوار است که جنابعالی به بزرگواری خودتان در همان مشی و مرام باشید و موجب تضییقات طلاب فراهم نشود و چیز نشود. این طلبه این نامه را می‌آورد برای [سید محمد کاظم یزدی] وقتی که می‌گوید من این نامه را اوردم از طرف میرزا برای شما، ایشان نامه را می‌گیرد و پرت می‌کند یک طرف و یک حرف خیلی زشتی هم به میرزا محمدتقی می‌زند و به طلبه می‌گوید بلند شو برو پی کارت! رد می‌کند.

این طلبه بلند می‌شود می‌آید کربلا. صبح می‌رود خدمت مرحوم میرزا. دأب مرحوم میرزا این بود که در حرم سیدالشهدا ایشان نماز صبح می‌خواند و بعد از نماز صبح زیارت عاشورا می‌خواند وقتی که زیارت عاشورا تمام می‌شد این عبایش را جمع

می‌کرد می‌گذاشت بغلش همین طوری راه می‌افتاد می‌آمد به سمت شریعه فرات، در همین جایی که مقام حضرت صاحب در آن جا گنبدی الان دارد و مسجدی هست و اینها، این جا می‌نشست و وقتی که می‌آمد این صد لعن و صد سلام را در راه می‌گفت و وقتی که هم که آن جا می‌رسید چون هنوز باقی مانده بود همین طور رو به گنبد می‌نشست بقیه این صد لعن را ادامه می‌داد و بعد هم زیارت را تمام می‌کرد و برمی‌گشت منزل و بعد هم می‌آمد برای درس و بحث و این چیزها. این طلبه وقتی که آمد دید که میرزا رفته سوال کرد گفتند که رفته در آن جا نشسته، رفته طبق عادت معمول کنار نهر مشغول زیارت است. آمد نشست و همین طور که مرحوم میرزا داشت صد لعن و صد سلام را می‌گفت آمد یک حرف ناموزونی را به مرحوم سید یزدی که این آقای فلان شده! نامه شما را گرفته پرت کرده و یک همچنین کاری هم کرده، می‌گویند همین که مرحوم میرزا این حرف را شنید از طرف گنبد رویش را به یک طرف [دیگر کرد] یعنی پشت کرد به این طلبه و بقیه مسائلش را گفت و تمام شد، آمد به طرف منزل

کهاعتنایی نکند. یکدفعه این گفت آقا من به شما چه گفتم؟ شما ناراحت شدید از این حرف؟ این این کار را کرده، ایشان فرمودند که چرا ناراحت نشوم؟ شما به یک مرجع تقلید اهانت کردید به یک حاکم شرع اهانت کردید شما به چه حقی این کار را انجام دادی؟

بعد مرحوم آقا می‌فرمودند: ایشان از روی تصنع و تواضع و اینها این حرف را نمی‌زد واقعا حالش این بود یعنی با وجود این که او با [ایشان] این کار را کرده بود و این مسائل را بوجود آورد اما در عین حال این قدر این مرد، مرد با تقوا و درستکار و صحیح‌العمل و خوش باطن و مهذّبی بود که حال و هوای دیگری اصلًا در نفس و ضمیر او می‌گذشت و در فکر و خیال او مسائل دیگری غیر از آن روابط و اینها مسائلی بوجود می‌آمد. ببینید شما الان تفاوت بین این دو مسئله و این دو شخص را بامیزانی که در دست دارید و فطرتی که دارید الان چه قضاوتی کردید؟ الان مخدراتی که در اینجا نشستند این دو قضیه را از دو نفر از من شنیدند همه به اتفاق این

مطلب را با فطرت و با نفس خودمان می‌سنجیم و این دو نفر را محاکمه می‌کنیم. همین الان این کار را ما کردیم دیگر و این محاکمه نیاز به چیز دیگری ندارد و ما در این محاکمه، مرحوم سید یزدی را محکوم و مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی را تبرئه و مدح کردیم. برای چه؟ چون عمل این دو را با مبانی فطری خود سنجیدیم و نتیجه‌این سنجش مذمت یکی و مدح دیگری از کار درآمد نتیجه این محاکمه، تبرئه یکی و محکومیت دیگری شد. این مسئله در همه جا وجود دارد.

الان در تمامی‌کشورها این قضیه وجود دارد که مسائل بر اساس نفس است منتهی این نفس برای رسیدن به مقاصد کارهایی را هم انجام می‌دهد یک برنامه هایی را هم در نظر می‌گیرد یک چیزهایی را هم برای دلخوش کنک مردم مطرح می‌کنند اما همه اینها به نفس برمی‌گردد و بهخودمحوری برمی‌گردد و به ریاست برمی‌گردد و به حکومت برمی‌گردد اما اولیاء خدا این طور نیستند اولیاء خدا حکومت اصلا نمی‌فهمند یعنی چه؟ ریاست نمی‌فهمد! اصلا نمی‌فهمند اصلا نمی‌توانند تشخیص بدهند بر این که

اینها یعنی چه؟ زمامداری یعنی چه؟ رسیدن به قدرت یعنی چه؟ به دست گرفتن زعامت یعنی چه؟

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که می‌فرماید قسم به خدا این حکومتی که شما این را حکومت می‌دانید در پیش من از آب بینی یک حیوان، یک بز و گوسفند، از آب بینی او برای من پست‌تر و موجب تنفر و اشمئزازتر است! این حرفها را ما خیلی می‌زنیم بالای منبر هم می‌زنیم که این طور اما آن کسی که به این مطلب برسد و حال امیرالمؤمنین را داشته باشد می‌فهمد امیرالمؤمنین چه فرمود! ما نمی‌توانیم این را بفهمیم ما سر تا قدم در منجلاب نفس گرفتاریم! می‌خواهیم رئیس بشویم می‌خواهیم بالادست باشیم می‌خواهیم کار را انجام بدهیم.

یک وقتی راجع به یک مطلبی من با یک نفر صحبت می‌کردم و تمام راهها را به رویش بستم از هر راهی وارد شد راه را بستم این کار را بکنیم این می‌شود گفتم خب این کار را انجام بده گفت تبعات قضیه این است گفتم خب این کار را انجام بده هر چه بهانه و دلیل برای پیشبرد راه و مرامش بود آن

شخص طی کرد من همه را بستم وقتی از همه جا مأیوش شد درآمد گفت نفسم اجازه نمی‌دهد آقاجان! شما چه می‌خواهی بگویی؟ گفتم خب بابا از اول می‌گفتی این قدر ما را خسته نمی‌کردی هان! نفسم!

ببینید! حالا در بیرون قضیه چطور است؟ ما می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم ما می‌خواهیم آن کار را انجام بدهیم ما می‌خواهیم ....! مردم می‌گویند چه آدم خوبی! هی می‌گوید ما می‌خواهیم امّا این نمی‌گذارد! این می‌گوید ما می‌خواهیم برای خدا کار کنیم این نمی‌گذارد اما اصل مسئله چیست؟ مرحوم آقا به یک نفر گفته بودند که شما باید معمم بشوید عمامه بگذارید یادم است من یک شب که با این فرد صحبت می‌کردم هشت ساعت، شب زمستان بود از ساعت هشت تا چهار صبح ما صحبت می‌کردیم هشت تا چهار صبح، تمام راهها را وقتی من بر او بستم گفت که آقاجان نفسم این را قبول نمی‌کند گفتم خدا پدرت را بیامرزد این سر من صدا برداشت زبانم مو درآورد از اول می‌گفتی، دیگر ما مشکل این همه صحبت را هم نداشتیم

راجع به این سوالی که فرمودید دیگر هر کسی باید پاسخگو باشد دیگر بالاخره میزان حقی وجود دارد و هرکسی باید مواظب اعمال و کردارش باشد دیگر. در این دنیا خیلی ظلم شده از اول تاریخ تا الان صحنه‌هایی که در این دنیا گذشته مملو بوده از ظلم و بیداد و حق کشی و حق شکنی و زیر پا گذاشتن اینها و هر کسی باید بیاید پاسخ سوالات خودش را بدهد. پاسخ مسائلی که با او در جریان بوده.

این مسئله نفس مسئله‌مهمی‌است که در مسئله‌نفس ما می‌دیدیم مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در ارتباطشان با افراد خیلی به دلیل نمی‌پرداختند و این یک چیزی بود که ما می‌دیدیم دیگر، فلان شخص می‌آمد آقا اجازه می‌فرمایید این کار را بکنم؟ نخیر! به چه دلیل؟ من چه می‌دانم آقا! آقا ما فلان کار را می‌خواهیم انجام بدهیم. نخیر! آقا این کار این محسنات را دارد! ایشان هم همین جور نگاهش می‌کردند آقا این کار این خصوصیت را دارد ایشان همین طور نگاهش می‌کردند.

یک شخصی بود که خیلی به مکه می‌رفت هر

سال می‌رفت مکه و روحانی کاروان بود، به صورت روحانی می‌رفت. سالها همین طور می‌رفت مکه به صورت روحانی و من احساس می‌کردم مرحوم آقا از این عمل ایشان رضایت ندارد ولی خب ایشان هم کاری نداشتند تا این که مطلب به یک نحوه دیگری درآمد وقرار شد بر اینکه خلاصه مطالبی که انجام می‌شود زیر نظر ایشان باشد. موقع حج شد مرحوم آقا مخالفت کردند، صریحا مخالفت کردند. گفتند دیگر حج نرو. آقا این بالا پرید پایین آمد! این طرف! مسلمین نیاز دارند مؤمنین احتیاج دارند احتیاج به روحانی دارند اگر نباشد چه می‌شود اگر او نباشد .... خلاصه این حرفها به یک نحوهایی هم بود که به گوش مرحوم آقا می‌رسید ایشان هم اصلا اعتنا نمی‌کردند انگار نه انگار که اصلا حرفی زده شده! تا این که باز مسئله یک قدری شدت پیدا کرد باز دیگر نزدیک شد و طبعا آن قضایا و آن مطالب هی هر چه نزدیکتر می‌شود التهاب نفس بیشتر می‌شود و شوق او برای رسیدن به مطلوب مؤکد می‌شود ایشان من را دید و به وسیله من پیغام داد برای مرحوم آقا که خلاصه ما یک برنامه‌هایی داشتیم در آن جا، کارهایی

می‌کردیم یک کتابی می‌خواستیم بنویسیم نقشه مکه را مساجد مکه را و ما راجع به این قضیه تحقیقاتی کردیم و این مطلب ناتمام می‌ماند و فایده عظیمی‌از مسلمین ترک می‌شود و انگار دیگر نان و آب مسلمین مربوط به این است که مکه چند تا مسجد داشته چند تا خیابان داشته چند تاگوسفند می‌چریدند در مکه و چه می‌کردند حالا شما به ایشان بگویید با این قضیه خب ما چه کنیم؟ ما هم که از خصوصیات مرحوم آقا اطلاع داشتیم با خودمان گفتیم اگر این پیغام را ببریم اول آقا یک بد و بیراه به من می‌گویند که چرا این پیغام را برای من آوردی؟ بعد حالا خلاصه با هزار ترس و لرز رفتیم کنار ایشان دو زانو قشنگ مؤدب نشستیم و گفتم که آقا خلاصه فلانی یک پیغام داده که ما یک کتابی را هم، نگفته، آقا ما می‌گوییم نروید خودتان می‌دانید! همین! برخیزید بروید! گفتیم چشم خیلی ممنون!

آمدیم گفتیم آقاجان می‌گویند ما یک کلام می‌گوییم خودتان می‌دانید! می‌خوهید بروید بفرمایید! اتفاقا آن سال ما بعداز حدود ۲۳ سال مکه

مشرف شدیم حج دوم ما بود. وقتی نشسته بودیم و داشتیم صحبت می‌کردیم ایشان با یکحالت بسیار عجیبی رو کرد به ما گفت آقا خداوند به شما توفیق داده است ما که بی توفیق هستیم! من دیدم در این حرف ایشان تعریضی شاید وجود داشته باشد و کنایه‌ای! خداوندتوفیق داده است که خلاصه شما مشرفید و دیگر ما توفیق نداریم آقا! چه می‌شود کرد؟ گفتم پس بنده این ۲۳ سالی که نرفته بودم بی توفیق بودم؟ این که حج دوم من است! یکخورده هم بگوییم برایش خوب است گفتند این مرحوم آقای حداد که یک دفعه رفتند مکه از همه‌ما بی توفیق تر بودند! یک دفعه رفتند. چون مرحوم آقا هفت مرتبه مثل این که مشرف شدند مرحوم آقای حداد یک مرتبه مشرف شدند این قضیه گذشت یک روز من با مرحوم آقا نشسته بودم راجع به این نحوه رفتنها صحبت به میان آمد ایشان فرمودند آقا اصل مسئله این است که نفس می‌خواهد به یک لذتی برسد بعد می‌آیند برای او بهانه درست می‌کنند دلیل می‌تراشند البته راجع به شخص خاصی نگفتند ولی به طور کلی. اصل مطلب این است که نفس می‌خواهد به

این آرزویش برسد به این لذتش برسد به این خواستش برسد بعد هی شروع می‌کند دلیل آوردن این جور می‌شود آن جور نمی‌شود این صلاح است این نفع است به تو چه ربطی دارد؟

یک نفر چندی پیش یک صحبتی شده بود جایی، یک شخصی بود، گفت آقا من اگر این کار را نمی‌کردم این بار زمین می‌ماند گفتم زمین ماند که می‌ماند به شما چه مربوط است؟ مگر شما قیم هستید؟ به شما چه ربطی دارد؟ حسابی هست کتابی هست ولی وجود دارد امام زمانی داریم قیمی‌داریم به شما چه ربطی دارد که بیای دل بسوزانی و بگویید بار زمین می‌ماند؟ برو به فکر خودت باش! به فکر خود. به من چه ارتباطی دارد؟ ما صاحب داریم ما ولی داریم خودش می‌داند می‌خواهد بار زمین بماند بماند خودش بیاید بار زمین بماند به ما چه ارتباطی دارد؟ آیا پیغام شخصی فرستاده برای بنده و امثال بنده که این مطلب را انجام بدهید؟ وقتی که من در خودم این آمادگی را نمی‌بینم چرا بیایم مطلب را بر خودم بپوشانم؟ یک وقتی در خودم این استعداد را

می‌بینم این قابلیت را می‌بینم خب یک حرف دیگری است یک وقتی نه! این قابلیت را نمی‌بینم می‌خواهم خودم را به قابلیت بزنم می‌خواهم این موقعیت را برای خودم به وجود بیاورم! هان؟ این جا خدا می‌آید فوری مچ می‌گیرد. به تو چه ارتباطی دارد که بار زمین بماند؟ بار زمین بماند که بماند به تو چه ربطی دارد؟ تو قابلیت داری این بار را برداری بردار قابلیت نداری بگذار زمین آن کسی که قابلیت دارد می‌آید برمی‌دارد.

آن وقت این جا می‌آید صحن، تضارب آراء و مسائل نفسانی و تخیلات و تصورات و بافتنی‌ها، می‌نشینند و می‌بافند این طور بکنیم آن طور بکنیم نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه همین خواهد شد که احساس می‌شود. نتیجه همین خواهد شد که مطلب به بن بست می‌رسد. در عالم تکوین نمی‌توان بیش از موقعیت و ظرفیت، انسان حکمی‌را بر خود بپسندد و خود را متعهد نسبت به حکمی‌در این اجتماع و در مسائل اجتماعی کند، نمی‌تواند. انسان دارای محدودیت‌هایی است تا زمانی که با این محدودیت‌ها حرکت کرد موفق است وقتی که پا را

از این محدودیت بیرون گذاشت شروع می‌شود، خلاف شروع می‌شود، ناموزونی شروع می‌شود فساد شروع می‌شود بیرون آمدن از محدوده نفسانی که خدا قرار داده شروع می‌شود دست زدن به مطالب مخرب شروع می‌شود چرا؟ چون بیرون آمده. خدا از او این را نخواسته و این برخلاف مسیر تکوین می‌خواهد عمل کند. در همه‌امور مطلب از این قبیل است در همه مسائل مسئله به این نحوه هست.

شکی نیست که در این نظام خلقت بعضی‌ها از نقطه نظر تفکر و تدبیر بر مردان ترجیح دارند خیلی هم اتفاق می‌افتد که بعضی از زنها از نقطه‌نظر فکر و تعقل و تدبیر و مصلحت اندیشی‌ها بر مردان ترجیح دارند اما حکمی‌را که خدای متعال بیان می‌کند این یک جنبه‌ی اغلبیت دارد در هر قانونی که خدای متعال این قانون را جعل می‌کند در آن قانون تبصره‌هایی هم وجود دارد اما در همان زمینه تا جایی که مطلب موجب فساد و از بین رفتن استعدادات در زندگی نشود زن باید اطاعت از مرد را داشته باشد ولو در همان جا. اگر در یک جایی بخواهد مطلب به

فساد و تباهی برسد نه! آن جا باید تدبیری اندیشیده بشود برای این که جلوی تخریب گرفته بشود اما در غیر از این موقعیت، در همین مسائل عادی که خودمان داریم می‌بینیم در همین ظرفیت‌های عادی، چرا خدای متعال گفته باید زن مطیع باشد در این امور؟ البته در اموری که عرض شد مسائل حرام نباشد. چرا باید این طور باشد؟ به جهت این که آن جنبه شاکله و آن کیفیت خلقت در زن به نحوی است که اگر بخواهد او را به رشد برساند در غیر از این ظرفیت خراب می‌شود خراب می‌شود و خدای متعال در این جا صلاح او را خواسته که آمده و او را در تحت این حضانت و حفظ قرار داده، در تحت این حفظ قرار داده و می‌خواهد در این چارچوب او به رشد و تکاملش برسد.

وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن وصیت می‌کند که اگر می‌توانی کاری انجام بده که عیال تو فقط تو را بشناسدو مرد دیگری را نشناسد حضرت جفنگ نمی‌گفت حضرت حرف بیهوده نمی‌زد حضرت طرفداری از بچه‌اش نمی‌خواست بکند امیرالمؤمنین امام است و امام از نفس بیرون

آمده، دیگر در امام بد آمدن و خوش آمدن معنا ندارد که امام بدش بیاید خوشش بیاید کینه داشته باشد از یکی، بخواهد به سر یکی دیگر دربیاورد و بخواهد زنها را تحقیر کند چون خودش مرد است بخواهد مردان را ترجیح بدهد.

در قضیه حضرت فاطمه‌ی زهرا که این از مشکلاتی است که همه علما در این مسئله مانده‌اند که این قضیه به چه نحوه انجام شده؟ وقتی که حضرت زهرا آمد و به امیرالمؤمنین اعتراض کرد که نشستی مانند افراد ترسو و وحشت زده، آمدی کنج منزل را بر مبارزه و مظاهره و مقابله اختیار کردی و مانند افراد متهم خود را در گوشه عزلت پنهان کردی مگر تو همان نبودی که بزرگان از ابطال عرب را به خاک انداختی و بینی آنها را به خاک مالیدی؟ تو با مرحب خیبر درافتادی توبا عمر بن عبدود درافتادی تو در جنگ بدر با شجاعان نمره یک عرب درافتادی و همه آنها را به خاک انداختی حالا دو تا آمدند در مقابل تو عرضاندام می‌کنند تو این طور آمدی کنج منزل گرفتی نشستی؟ امیرالمؤمنین هیچ جواب

حضرت را نداد بعضی می‌گویند چون نمی‌توانند این مطلب را بفهمند می‌گویند حضرت زهرا این جا فیلم بازی کرده مثل اینها که فیلم درست می‌کنند می‌روند در نقش افراد مختلف و دلغک بازی می‌کنند دیگر، این هم آمده فیلم درست کرده برای این که مظلومیت خودش را نشان بدهد! آیا این طور بوده واقعا یا نه مطلب چیز دیگر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام صبر کرد چیز دیگری نگفت دید هر چه گفت این امیرالمؤمنین شوهرش همین طور نشسته، باز دوباره حضرت ناراحت شدکه من این حرفها را زدم جواب چه می‌دهی؟ حضرت فرمودند یک قدری صبر کن صبر کن. صبر کرد تا این که مؤذن نماز ظهر اذان ظهر گفت رسید به اشهد ان محمدا رسول اللَه حضرت فرمود می‌خواهی نام پدرت بماند یا نه؟ اگر می‌خواهی بماند هیچی نگو.

ببینید امیرالمؤمنین امام است این سعه‌ای را که امیرالمؤمنین دارد و این تحملی را که دارد حضرت زهرا با این مقامش نداشت و این یک مسئله‌ای است که خیلی پیچیده است خب حضرت زهرا چکار کرد؟ آن زمان حضرت زهرا به مقام قدس و طهارت

رسیده بود در مقام عصمت بود اما حضرت زهرا یک جور ساخته شده بود امیرالمؤمنین یک جور دیگر ساخته شده بود، این ساده مطلب. حضرت زهرا به یک شکل بود به یک صفا و لطافت و ظرافت و لطف و جمال و بهجت و غایت دقت و ظرافت آن شاکله‌حضرت بود امیرالمؤمنین هم به یک قسم دیگر، آن جنبه مردانگی و آن جنبه‌سعه صدر و آن جنبه تحمل شدائد و تحمل مسائل و مصائب، همین کافی است که بدانید حضرت بعد از پیغمبر دو ماه و نیم بعد فوت کرد دیگر، نتوانست تحمل کند دق کرد. در روایت داریم حضرت زهرا دق کرد، نتوانست این مسئله را تحمل کند این وضعیت را نتوانست تحمل کند. همین قضیه برای حضرت زینب هم اتفاق افتاد با آن موقعیت، حضرت یک سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از دنیا رفتند بین یک سال تا سه سال نقل می‌کنند یعنی آن ظرفیت و موقعیت پر شده بود دیگر، با آن مسائل و مطالبی که ما خب از حضرت سراغ داریم.

امیرالمؤمنین یک نحوه دیگر بود وقتی که

حضرت را بردند برای بیعت، حضرت زهرا آمدند در مسجد و گفتند که تا من زنده هستم نمی‌گذارم این بیعت انجام بشود وقتی که آنها آمدند ممانعت کنند حضرت دعا کردند امیرالمؤمنین فورا به سلمان فرمودند برو و جلوی دعای فاطمه را بگیر اگر این بخواهد دعا کند آسمان به زمین می‌آید حضرت این جوری بود خیال نکنید یک فرد عادی [بود] ولی امیرالمؤمنین آمد جلوی دعای حضرت زهرا را گرفت و الا کن فیکون شده بود همه‌عالم، همه درب و داغون شده بودند اصلا جایی باقی نمانده بود دراین قضیه، چرا؟ چون تحمل امیرالمؤمنین بیشتر است او قابلیت و استقامتی که دارد و لازمه رویارویی با این مسئله است آن استقامت در امیرالمؤمنین است حضرت زهرا وقتی که این را شنید از امیرالمؤمنین، گفت راست می‌گویی من باید صبر کنم التفات کردید. حالا اگر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا جایشان عوض می‌شد در این قضیه چه می‌شد؟ دیگر همه چیز به هم می‌خورد!

آن لطافتی که در زن هست و آن حیاتی که در زن هست و آن ظرافت و لطفی که در زن هست آن

ظرافت و لطف نباید در معرض قرار بگیرد. این داروها را دیدید وقتی که درست می‌کنند؟ این شربتها را؟ می‌دانید چرا شیشه این شربتها قهوه‌ای است تاریک است؟ می‌گویند نباید نور بخورد، نور بخورد خرابش می‌کند این را در یک شیشه‌ی تاریک قرار می‌دهند یا قرص را وقتی کهدر کپسول می‌خواهند [قرار بدهند] در ورقهایی که غیرقابل نفوذ باشد [قرار می‌دهند تا] از [نفوذ] آب هوا نور جلوگیری کنند تا این که او را نگه دارند والا در اثر تماس با هوا این آن موادش تغییر پیدا می‌کند و خصوصیاتش را از دست می‌دهد و فاسد می‌شود. اگر یک کیلو هم از این قرص بخورید دیگر فایده ندارد ولی اگر به این کیفیت باقی بماند یک قرص انسان را خوب می‌کند. وضعیت زن به یک نحوه‌ایهست که اگر بخواهد به آن کمالات برسد، یک وقتی نه! ما یک جامعه‌ای می‌خواهیم آن جامعه هردمبیل یعنی مرد برای خودش بیاید هر کاری دلش می‌خواهد بکند زن هم برود بیرون هر کاری می‌خواهد [بکند] آن بیاید در منزل آن هم برود

بیرون، علی کل حال یک وقتی به این نحو است و بعد هم برای خودشان یک قوانین و مقرراتی می‌گذارند مثل دو تا دوست با هم زندگی می‌کنند یک وقت این طور می‌خواهند خب این ممکن است با بعضی از جهات. غرب به این نوع طرز تفکر دارد می‌اندیشد یعنی می‌اندیشیده و آن مسائلی که بر پایه حقوق بشرتدوین شده در ارتباط، به این نحو بوده یعنی زن و شوهر مثل دو تا دوست، بدون هیچ گونه قانون و مقرراتِ دست و پاگیر برای تعهد، هیچ، ابدا. البته از آن طرف هم هست نصف مخارجش را این باید برود کسب کند و نصف مخارجش را هم این باید برود در بیاورد این طور نیست که مرد بخواهد مخارج بیاورد او بخورد، می‌گویند زندگی مشترک است نصفی این نصفی آن، این نحوه است. خب این طرز تفکر هیچی بر آن مترتب نیست آمدن و حرکت کردن و به لذات گذراندن و بعد هم مُردن، همین.

ولی اسلام که به این فرهنگ فکر نمی‌کند و برای اسلام که این افراد ملاک نیستند صد میلیون از این گونه افراد بیایند و بروند برای اسلام به اندازه یک حبه قند ارزش ندارد صد میلیون روی هم تلمبار

بشوند چه ارزشی دارند؟ اسلام به ارزش انسانی و آدمی‌فکر می‌کند. اسلام به آنارزش روحی یک فرد که اگر بخواهد خود را در مسیر کمال بیاورد فکر می‌کند می‌گوید آن یک نفر از صد میلیون برای من ارزش آن بیشتر است آن صد میلیون برای من مثل گوسفند هستند هیچی برای من ارزش ندارند اما اگر یک فرد بخواهد در روز قیامت احتجاج کند چرا من که قابلیت کمال داشتم قوانینی نبود؟ اسلام می‌گوید بفرمایید این قانون، گفتم این کار را انجام بده، گفتم تو راهت [این است] از این طرف [باید] بروی، این را من به تو گفتم.

چندی پیش یکی از مخدرات آمده بود از جایی و شکایت داشت، شکایت داشت از این که من در زندگی به بن بست رسیدم و چی هستم و تقاضاهایی، از جمله مسائلی که می‌گفت، می‌گفت شوهر من، من را وادار می‌کند که قبض آب و برق را من فرض کنید که به بانک بپردازم گفتم خب برو بپرداز، گفت آخر با مرد روبرو می‌شوم گفتم خانمی‌در آن جا ببین بگو قبض من را هم بده یا این

که بردار برو بگذار آن جا پولش را هم بگذار آن جا، لازم نیست شما حرف بزنی وقتی شما شوهرت می‌گوید خب برو انجام بده دیگر یا این که فرض کنید که به من می‌گوید شب عاشورا بلند شو برویم پارک، گفتم وقتی شوهرت می‌گوید برو، گفت آخر شب عاشورا هم باید پارک رفت؟ گفتم نه! شب عاشورا نباید پارک رفت اما شما الان در یک وضعیتی هستی که اگر بخواهی مخالفت کنی موجب حساسیت خواهد شد شما در آن حالی که هستی اگر به این مطلب و به حرف شوهرت توجه کنی ثواب رفتن روضه و زیارت را به تو می‌دهند، این با من. مگر نمی‌خواهی ثواب روضه؟ تو داری پارک می‌روی ولی دلت پیش امام حسین است، امام حسین کهنعوذ باللَه جاهل نیست! به مسائل [نا] وارد که نیست نعوذ باللَه! از لحظاتِ نیاتِ شما اطلاع دارد اگر شما این کار را انجام بدهی، همین عمل را انجام بده ولی برای خدا، عین ثواب یک زیارت را برمی‌دارند به شما می‌دهند، ثواب را قرار است کسی دیگر بدهد یا خودت می‌خواهی بدهی؟ گفت نه! یکی دیگر می‌خواهد بدهد. دیگر چه می‌خواهی؟

خدای متعال این مطلب را در این ظرفیت قرار داده خب حالا ما می‌خواهیم این ظرفیت را عوض کنیم به یک ظرفیت دیگر، به نتیجه نمی‌رسیم. دائما دور خودمان دور می‌زنیم هی می‌گوییم چرا این طور شدیم؟ آن طور شدیم؟ چرا حال پیدا نکردیم؟ چرا آن جور شدیم؟ چرا این طور در جا می‌زنیم؟ چرا؟ در حالی که مطلب به این کیفیت نیست. برای هر شخصی پرونده جدایی است که نباید از آن پرونده تخطی کند.

سؤال: در مورد امور ارادی که در جلسات عنوان گفته شد که عمل ارادی موجب پیشرف سلوکی می‌گردد با مطالبی که امروز فرمودید که بار بر روی زمین می‌ماند که بماند شاید امام زمان می‌خواهند، چگونه قابل جمع است؟ مثلا در مقابل تکالیف که در همین جمع کوچک رفقا است مطلب را چگونه تعمیم دهیم؟ من این طور متوجه شدم که منظور شما امروز این بوده است که کاری غیر از تکلیف و اموری که امر صریح نشده انجام ندهیم بهتر است آیا این درست است؟

جواب: بله تقریبا همین طوری که فرمودید مسئله به همین کیفیت هست. مطلبی را که در این جا مخدره محترم فرمودند این در صورتی است که ما تکلیف را تشخیص بدهیم. ببینید بنده عرض کردم اگر من خودم را قابل بدانم برای برداشتن این بار نباید در آن جا کوتاهی کنم این مسئله هست ولی‌صحبت در آن جایی است که من به وضعیت خودم بهتر اطلاع دارم و بهتر واردم و وضعیت خودم را از دیگران بهتر می‌دانم.

دو یا سه بار تا به حال این مطلب را من نقل کردم. بعد از انقلاب مرحوم آقای خمینی راجع به افرادی که مسئولیتِ پستهای مختلف را به عهده دارند من جمله مجلس و امثال ذلک ظاهرا یکی دو سال بعد از انقلاب بود ایشان یک پیغامی‌دادند برای همه و پیغام پیغام بسیار خوبی است و قاعدتا هم باید این طور باشد که اگر کسی بداند بهتر از او برای تصدی این پست وجود دارد و جای خود اورا به او ندهد شرعا کار خلاف انجام داده است و مسئول است. من یک وقتی ماه رمضان بود چند سال بعد از انقلاب در یکی از همین شهرستانها در شمال ماه

رمضان منبر می‌رفتم راجع به کیفیت تشخیص خلوص در عمل و در نیت یک روز صحبت را به این جا رساندیم و این مطلب را نقل کردیم. افرادی که در آن جا بودند یک جمعیت خیلی زیادی بودند اتفاقا بسیاری از اینها هم جزو افرادی بودند که خب تصدی چیزی را دارند آن جا خیلی صریح این مطلب را گفتم گفتم آقایان این مطلب را همه شما شنیدید و در این شکی نیست الان سه سال از این مطلب می‌گذرد یک نفر بلند شود از این جمعیت و به من بگوید که بعد از این که آقای خمینی این مطلب را گفتند فلان وزیر فلان نماینده فلان وکیل آمد و از مقام خودش استفعا داد و گفت الان افرادی هستند در این مملکت که شایستگی این مقام را دارند، چند نفر بلند می‌شوند به من بگویند؟ همه گرفتند نشستند. گفتم پس کسی نبوده. حالا سوال من این است آیا از این جمعیت پنجاه میلیونی شصت میلیونی که ما الان در ایران داریم این آقای وزیری که الان آمده فرض کنید که وزیر پست شده وزیر آب شده برق شده نمی‌دانم خارجه شده یا نماینده‌ای که

برای چیز شده آیا خود را از تمام شصت میلیون جمعیت ایران ارجح می‌داند؟ اگر این طور می‌داند که باید درعقلش شک کند اگر نمی‌داند چرا به حرف ایشان عمل نکرده؟ چرا عمل نکرده به حرف ایشان؟ صحبت این است.

اگر شخصی خود را مکلف بداند و تکلیف را احساس کند مطلب دیگری است ولی صحبت در این است که کی این کار را انجام می‌دهد؟ چه شخصی تا به حال آمده ...؟ مرحوم آقا بعد از انقلاب آمدند برای این که امروز من و امثال من نیاییم به ایشان اعتراض کنیم که چرا خودتان را از انقلاب کنار کشیدید؟ بنده آن موقع را درجریان هستم برای این که جلوی این حرفها گرفته بشود آمدند و برای انتخابات مجلس خبرگان اقدام کردند حتی عکسشان را هم فرستادند در وزارت کشور، به اتفاق ده نفر از آقایان طهران فرستادند. آن شخصی که الان در میان ما نیست و به رحمت خدا رفته در یک حادثه به‌اتفاق یک نفر دیگر، آن موقع گفته بود ما با تمام قوا از شرکت آقای طهرانی در مجلس جلوگیری می‌کنیم! خب حالا ایشان احساس وظیفه

کرده؟ آن کسی که می‌آید این حرف را می‌زند برای خدا دارد کار می‌کند؟ حتی بعضی از افرادی که زیردست ایشان بودند گفتند تهدید به قتل می‌کنیم! التفات می‌کنید! اگر مرحوم پدر ما قابلیت می‌دید در خودش برای تصدی و انجام نمی‌داد جای این سوال باقی بود وقتی که ایشان این قابلیت را دید و انجام داد چگونه این افراد آمدند و با ایشان برخورد کردند؟ آن وقت شما می‌خواهید مطلبی دیگر اتفاق نیفتد؟ مطلب همه از همین قبیل است. کار کار نفس است. بارها عرض کردم این نفس در هر زمینه‌ای که پا بگذارد غیر از تخریب و غیر از فساد و غیر از از بین بردن استعدادات هیچ نتیجه‌ای بار نخواهد آورد.

یکی از رفقا نقل می‌کرد، همین جناب آقای خدا حفظشان کند آقای آقا شیخ صدرالدین حائری که الان هم به حمدالله از فیوضات حیات ایشان ما بهره‌مند هستیم و خداوند ایشان را حفظ کند بسیار مرد منظم و منزّه و اهل خیر و با نیت پاک و بسیار شجاع در مسائل و مطالبی که خب تا به حال بوده و فردی که امتحانش را در این قضایا دادند و خیلی هم

مرحوم آقا به ایشان علاقمند بودند. ایشان رفته بودند پیش مرحوم آقای خمینی گفته بودند که آقا اگر می‌خواهید این کار به سامان برسد باید این پرچم را بدهید به دست آقای سید محمدحسین، التفات می‌کنید! این حرف حرف چیست؟ این حرف یک نفر عادی که نیست اولا یک فرد عالم است بعد هم یک فردی است که دستش در کار است به همه‌مسائل هم اشراف دارد به قضایای ممکلت هم اشراف دارد یعنی چه؟ یعنی آقا با این که پرچم در دست شما باشد کار به سامان نمی‌رسد! این را همه می‌دانند کسی نمی‌تواند از آن چه که بر نفسش می‌گذرد بی خبر باشد هم من می‌دانم هم شما می‌دانید هر کسی، بل الانسان علی نفسه بصیره ولوالقی معاذیرة، هر کسی به نفس خودش بصیرت دارد اگر بیاید عذرها را بیاندازد و بهانه ها را بیاید بیاندازد، نه اینکه بیاید بهانه تراشی کند، نه! همه‌ما بصیرت داریم همه‌ما اطلاع داریم همه‌ما می‌دانیم مردش هستیم یا نیستیم این قضیه نفس می‌آید هیمی‌پوشاند هی می‌آید مطالب را می‌پوشاند نمی‌گذارد مسئله بیاید جلو و آن واقعیت خودش را بیاید بنمایاند. در جایی که انسان

تکلیف را احساس کند بله باید به تکلیف عمل کند ولی یک وقت تکلیف قلابی برای خودش نتراشد، آن است صحبت. تمام افرادی که الان مسئولیت دارند در این مملکت، همه می‌گویند که ما مسئول هستیم در قبال خدا و تکلیف داریم، اگر نکنیم چه و چه می‌شود، همه همین را می‌گویند. اگر هم من به یک مسئولیت برسم من هم همین را می‌گویم من هم همین را می‌گویم اما همین طور است؟ مطلب به همین کیفیت است؟ خیال می‌کنم‌مسئله فرق داشته باشد.

سؤال: مطلب دیگری که فرمودند وقتی کلیه زنان از امور خانه داری و بچه داری و غیره کسل و خسته شوند برای این که این خستگی در منزل کدورت ایجاد ننماید می‌فرمایید چه کنیم و چگونه عمل نماییم چون بر طبق مطالب فطری هر کدام از ما زنان با مردان ساختار کاملا جداگانه‌ای داریم به عبارتی چگونه تحمل خود را بالا ببریم؟

جواب: خب البته این سوالش مربوط به مطالب دیگر است و اگر واقعا زنی بخواهد طبق آن چه که

خدای متعال او را امر کرده است عمل نماید، هم تحملش بالا می‌رود و هم خستگی برای او پیدا نمی‌شود و هم می‌تواند از زندگی خود لذت ببرد زیرا لذت یک امر نفسانی است و هر نفس بر هر وطیره‌ای که قرار بگیرد نسبت به همان وطیره عادت می‌کند و خوشی خود را در او می‌بیند. یک مثالی الان برای شما بزنم. یک شخصی از دوستان آمده بود چندی پیش این جا و نسبت به مطالب و مشکلاتی که خب برای او بود و خلاصه طبعا به واسطه خصوصیت حالش و راهش و مسئولیتش شکایت داشت که این طور و این طور و خب چه می‌شد اگر این طور می‌شد؟ من به ایشان گفتم خب رها کنید، مسئله را رها کنید، گفت چطور رها کنم؟ گفتم فرض کنید سالک نیستید مثل بقیه مردم بروید زندگی کنید گفت آقا مگر می‌شود؟ گفتم خودتان دارید می‌گویید، خودتان دارید می‌گویید که این مشکل است این چیز است این سخت است خب بنده هم می‌خواهم بگویم سخت نباشد سختی را از روی دوش شما بردارم. گفت آقا نمی‌شود زندگی ما این است حیات ما این است خب چی چی ما این است.

گفتم بنابراین جنابعالی می‌خواهید بنشینید و پایتان را هم بیاندازید روی پایتان و بعد دو نفر هم بیایند شما را باد بزنند و از آن طرف هم این مطالب را بدهند؟ به نظر شما این کیفیت قابل قبول هست؟ بعد یک مقداری از قضایا و مسائلی که خب پیش آمده بود برای بعضی از بزرگان من جمله مرحوم آقا برای ایشان گفتم. گفت آقا اگر قرار است مشکلات آن باشد ما در بهشت زندگی می‌کنیم گفتم بنده هم همین را می‌خواستم بگویم. ما کجا و آن مشکلاتی که برای افراد و برای بزرگان است؟ تازه دو نمونه گفتم گفتم من این دو نمونه را گفتم چون شما تحمل داشتید مطالب دیگر بماند. گفت نه آقا! این که خوشی است این که برای ما چیز نیست خیلی حالش عوض شد و مطلب به شکل دیگری درآمد. گفت بالاتر از این هم باشد مسئله چیزی نیست.

وقتی که انسان بداند راهش چیست و حقیقت مسئله چیست؟ من به او بعد این مطلب را گفتم، گفتم ببینید آقای فلان، الان این مسائل را که شما می‌بینید و افرادی را که می‌بینید حتی متدینین و

حتی‌آنهایی که هستند برای رسیدن به این گونه مسائل و این کارها و این ریاسات و اینها چه می‌کنند؟ داریم خودمان می‌بینم دیگر واقعا! اگر الان بیایند به شما این مقام را بدهند من بالاترین مقام مملکت را به ایشان پیشنهاد کردم. همین الان، در بزنند و بگویند که آقای فلان! شما را خواستند و می‌خواهند شما را به جای موقعیت خودشان نصب کنند و بالاترین مقام این مملکت را به شما بدهند قبول می‌کنید؟ گفت واللَه اگر قبول کنم! باللَه اگر قبول کنم! فرار می‌کنم از ایران اصلا می‌گذارم می‌روم بیرون که کسی سایه من را هم نبیند! گفتم هان! چرا این حال را الان شما دارید؟ چرا دارید؟ چون حقیقت مطلب و راه برای شما روشن شده چون مسئله برای تو روشن شده نمی‌خواهی دیگر از دست بدهی و الا بفرمایید، آماده است، بفرمایید. کسی اصرار نمی‌کند نمی‌خواهید این است می‌خواهید این است.

هیچ وقت مرحوم آقا در ارتباطشان با دیگران تحمیل نکردند گفتند ما این را می‌گوییم می‌خواهید بروید انجام بدهید همیشه ما با اختیارمان پیش

مرحوم آقا بودیم نه با اجبار. همیشه ما از این که پیش ایشان بودیم راحت بودیم، همیشه .... الان هم همین طور است مسئله الان هم همین طور است اتفاقا این مطلب را بنده بیش از زمان مرحوم آقا هی تکرار می‌کنم تا این که یک وقتی برای شخصی خلجانی پیدا نشود مطلبی پیدا نشود. هر شخصی در هر انتخابی که می‌خواهد انجام بدهد نهایت آن آزادی را دارد نهایت آزادی را شما تصور کنید آن شخص دارد. خداوند هم به همه عقل داده فطرت داده بصیرت داده ادراک داده شعور داده. همه همین طور هستند همه از این نعمت ادراک و شعور برخوردار هستند و راه و مسیر مشخص است و مطلب هم که اختصاص به این جا ندارد، هزار جا ده هزار جا، همه، هر کسی در هر وضعیتی اما مطلبی که هست این است که انسان بر اساس مدرکاتش حرکت می‌کند تا وقتی که برای شخص بنده نسبت به یک راه مطلب به یک کیفیتی هست نمی‌توانم دست از مدرکاتم بردارم نمی‌توانم بردارم. بله اگر تغییر پیدا کند، متوجه بشوم در این قضیه اشتباه شده

برمی‌گردم و در مطلب تغییر میدهم اما تا وقتی که احساس می‌کنم مسئله از این قبیل است، الان در این لیوان آب است بنده هم دارم می‌بینم آب است و چشیدم و خوردم، تا وقتی که بدانم این آب است با او معامله آب را می‌کنم اما اگر متوجه بشوم نه! این که خیال می‌کردم تا به حال آب است آب نیست فرض کنید که فلان شربت است یا فرض کنید که فلان دارو است یا فرض کنید که فلان مایع است آن موقع نظرم را تغییر می‌دهم.

همین مطلب برای همه هست انسان باید با اطمینان حرکت کند و با آرامش. آرامش ندارد جای دیگر. آرامش ندارد راه دیگر. آرامش ندارد ظرفیت دیگر. بله؟ ظرفیت دیگر و راه دیگر. پس بنابراین آزاد ترین و حرّ ترین و با اختیار و انتخاب‌ترین راهی که در این دنیا ما سراغ داریم همین راه سلوک‌است هر شخصی آزادی کامل دارد به نحوی که هیچ گونه مضیقه‌ای برای او وجود ندارد. آیا معنای آزادی بی بندو باری است؟ آیا معنای آزادی بی تعهدی و بی مسئولیتی است؟ آیا معنای آزادی خوش بودن و راحت بودن در همه‌جهات است؟ نه! این نیست.

مسئولیت از لوازم اولیه فطری است تعهد از لوازم اولیه زندگی سالم و یک زندگی عادلانه است مسئولیت پذیری و تعهد، لازمه یک زندگی شرافتمندانه است. آنهایی که بی قید هستند آنها حیوان هستند انسان نیستند. می‌گویند ما آزادیم حیوانند، حیوان هم همین طور است. الان در بعضی از کشورها همین طوراست روابطی که بر خانواده ها حاکم است مانند روابطی که بر حیوانات در جنگل حاکم است. در بعضی از کشورها، همین کشورهای اسکاندیناوی آن روابط است. حالا این انسانیت است؟ واقعا این انسانیت است؟ حیوان هستند منتهی روی دو پا راه می‌روند و تفکر دارند و خیال می‌کنند که انسان هستند. ولی نه! این طور نیست. تعهد داشتن و مسئولیت پذیرفتن این لازمه یک انسان است. انسان یک وقتی خودش را از خیلی از نعمتها محروم می‌کند به واسطه‌تعهد، اما این محرومیت نیست رسیدن به یک نعمت است اما از این راه. البته مطالب باز ماند و هنوز در آن مقدمه ای که قرار بود راجع به این قضیه عرض بشود ما هنوز مطلب داریم

انشاءاللَه که در جلسه‌آتی به تتمه‌مطالب می‌پردازیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

خیال می‌کنم دیگر ساعت یک است ...

سؤال: با توجه به فرموده‌های شما در جلسات عنوان و در جلسات بانوان این طور برداشت شد که به همان پایه از کمالات که مرد می‌رسد زن نیز می‌تواند برسد پس علت نقص ایمان زن چیست؟

جواب: من این مطلب را در همان جلسات عرض کردم که ایمان دارای مراتبی هست ایمان در مرتبه‌نفس داریم ایمان در مرتبه سرّ داریم و ایمان در مرتبه ملکوت و ضمیر داریم. آن اختلاف ایمان بین زن و مرد در مرتبه نفساست که آخرین مرتبه نزول روح است که تعلق به بدن و ماده می‌گیرد. در این جا است که قوای زن با قوای مرد فرق می‌کند. همان طوری که خب فرض کنید که در مسائل ظاهری بین زن و مرد در این جا اختلاف هست و از نقطه‌ی نظرتفکرات اختلاف وجود دارد از نقطه نظر کیفیت سنجش قضایا و از نقطه‌نظر داوری و حکم در قضایا که این مطلب خیلی محسوس است [هم اختلاف]

وجود دارد همین طور از نقطه‌نظر میزان ایمان و یقین و استقامت هم در این جا مطلب تفاوت می‌کند. عمده‌ی مهم گذشت از این مرتبه و رسیدن به مرتبه سرّ و ضمیر است که در آن جا دیگر تفاوتی وجود ندراد و ایمان در آن جا دیگر یکسان خواهد بود و نتایج و برکات و ظهورات هم‌در آن جا برای زن و مرد [یکسان است.]

سؤال: با توجه به این که علی علیه السلام امام [حضرت زهرا سلام اللَه علیها بود] بود [اعترض حضرت زهرا سلام اللَه علیها] گناه نبود؟ معصومیت حضرت زهرا زیر سوال نمی‌رود؟ آیا خواست حضرت زهرا چیزی غیر از خواست خدا بود که حضرت علی علیه السلام مانع دعایش شد؟ این مسائل هضمش سنگین است همان طوری که فرمودید.

جواب: انشاءاللَه بگذاریم برای جلسه بعد که یک قدری راحت‌تر باشیم. الان دیگر تقریبا حدود بیش از یک ساعت و نیم است ما همین طور صحبت می‌کنیمو مخدرات هم هیچ اشاره ای نمی‌کنند در این

که دیگر وقت گذشته و خسته شدند. انشاءاللَه جواب این سوالات و همین طور تتمه این مطالب برای جلسه بعد که با آمادگی بیشتر باشد. انشاءاللَه خب انشاءاللَه موفق باشید.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد